

نقش رویه‌ی قضایی در اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی

فریبا حاجی علی*

زینب ریاضت**

چکیده

ماده‌ی ۱۱۳۳ قانون مدنی مرد را مختار کرده که هر وقت بخواهد زن را طلاق دهد، اما حق درخواست طلاق از جانب زن محدود به موارد خاصی از قبیل ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م است. ماده‌ی مذکور به عنوان منشأ تبلور قاعده‌ی فقهی نفی عسرو حرج در قانون بدون تقييد به قيد يا وصف خاصی معيار عسرو حرج را به عنوان مفر رهایی زن از زندگی مشقت بار خویش معرفی و قاعده‌ی عام «الطلاق بید من اخذ بالساق» را تعدیل می‌کند. مقاله‌ی حاضر بر آن است در راستای پاسخ‌گویی به چگونگی برون رفت از اشکالات اجرایی ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م، ضمن بررسی اشکالات و خلأهای موجود در رویه‌ی قضایی، نقش حساس و تعیین کننده‌ی رویه‌ی قضایی در راستای اجرای مفاد و شناسایی مصادیق ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م را نمایان سازد.

کلید واژه

عسرو حرج، قانون، رویه‌ی قضایی، طلاق، زوجه

*- استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه الزهراء(س)

** - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خانواده دانشگاه امام صادق(ع)

- تاریخ دریافت: ۸۸/۱۲/۱۵ تاریخ تصویب نهایی: ۸۹/۱۰/۵

مقدمه

عسرو حرج یک قاعده‌ی مترقی اسلامی است که در مسائل و موضوعات گوناگون کاربرد داشته و یکی از مهم‌ترین موارد تمسک به آن در زمان طلاق زوجه است. زوجه می‌تواند طبق مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م.ا با اثبات وضعیت مشقت بار خود درخواست طلاق و خود را از علقه‌ی زوجیت رها کند. ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م.ا به جهت سلیقه‌ای عمل کردن قضات در تشخیص مصادیق عسرو حرج و تلاش در جهت

۱- ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی مقرر کرده است که: در صورتی که دوام زوجیت موجب عسرو حرج زوجه باشد وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند، چنانچه عسرو حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود.

تبصره: عسرو حرج موضوع این ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعیتی که ادامه‌ی زندگی را برای زوجه با مشقت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد و موارد ذیل در صورت احراز توسط دادگاه صالح از مصادیق عسرو حرج محسوب می‌گردد:

۱. ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی یا نه ماه متناوب در مدت یک سال بدون عذر موجه.

۲. اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر یا ابتلاء وی به مشروبات الکلی که به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترک آن در مدتی که به تشخیص پزشک برای ترک اعتیاد لازم بوده است.

۳. محکومیت قطعی زوج به حبس پنج سال یا بیشتر.

۴. ضرب و شتم یا هرگونه سوء رفتار مستمر زوج که عرفاً با توجه به وضعیت زوجه قابل تحمل نباشد.

۵. ابتلاء زوج به بیماری صعب‌العلاج روانی یا ساری یا هر عارضه‌ی صعب‌العلاج دیگری که زندگی مشترک را مختل نماید.

موارد مندرج در این ماده مانع از آن نیست که دادگاه در سایر مواردی که عسرو حرج زن در دادگاه احراز شود حکم طلاق صادر نماید.

نقش رویه‌ی قضایی در اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی

ایجاد وضعیتی ثابت و واحد بارها اصلاح شده است.^۱ در نهایت قانون‌گذار با الحاق تبصره به ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م.ا^۲ به نوعی کوشیده است که مانع تشتت آراء شود، اما دوباره قانون‌گذار ذیل تبصره تصریح کرده است که موارد مذکور حصری نیستند و دادگاه می‌تواند همچنان در موارد دیگر با احراز عسروخرج حکم طلاق زوجه را صادر کند. در واقع قانون‌گذار در نهایت به درستی بدین نتیجه رسیده است که در هر حال نمی‌توان همه‌ی مصادیق عسروخرج را در بطن قانون گنجانده و این رویه‌ی قضایی است که به عنوان اولین گام مؤثر در راستای اجرای مفاد این قاعده تعیین مصادیق عسروخرج را برعهده دارد. بدین ترتیب به نظر می‌رسد مهم‌ترین وسیله در تعیین مصادیق عسروخرج در شرایط فعلی، به جهت جلوگیری از اعمال سلیقه‌های شخصی به لحاظ عمومیت و کلیت ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م.ا که البته از مزایای مهم آن است توسل به رویه‌ی قضایی است، چنانچه قانون‌گذار نیز ذیل تبصره‌ی الحاقی به تلویح به نقش اساسی آن نظر داشته است. از این رو نگارنده بر آن است تا ضمن مباحث آتی نقش پررنگ و اثرگذار رویه‌ی قضایی را جهت جلوگیری از مشکلات اجرایی

۱- قبل از انقلاب ماده‌ی ۱۱۳۰ با بیان سه مورد برای زن حق طلاق قرار داده بود و حکم ماده‌ی ۱۱۲۹ قانون مدنی (اجبار زوج تارک انفاق به طلاق زوجه توسط حاکم) را در سه حالت جاری ساخته بود؛ ۱- در مواردی که شوهر سایر حقوق واجب زن را وفا نکند و اجبار او هم بر ایفاء ممکن نباشد؛ ۲- سوء معاشرت شوهر به حدی که ادامه زندگانی زن را با او غیر قابل تحمل سازد؛ ۳- در صورتی که به واسطه‌ی امراض مسری صعب‌العلاج دوام زندگی زناشویی برای زن موجب مخاطره باشد. مقنن در این ماده به بیان حالاتی که می‌توانست موجب عسرت و سختی زوجه شود، پرداخته بود، اما صریحاً به بروز عسروخرج به عنوان علت طلاق اشاره نشده بود. برای اولین بار بعد از انقلاب ماده‌ی ۱۱۳۰ در سال ۶۱ به شرح ذیل تصویب شد: «در مورد زیر زن می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق نماید. در صورتی که برای محکمه ثابت شود که دوام زوجیت موجب عسروخرج است، می‌تواند برای جلوگیری از ضرر و حرج، زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورت میسر نشدن به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود»

به علت اشکالات انشایی در ماده‌ی ۱۱۳۰ مصوب ۱۳۶۱، قانون‌گذار در سال ۷۰ آن را به شکل زیر اصلاح کرد: «در صورتی که دوام زوجیت موجب عسروخرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسروخرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود.

۲- طرح الحاق تبصره به ماده‌ی ۱۱۳۰ در سال ۷۹ تصویب و در سال ۸۱ اصلاح گردید.

ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م.نمایان سازد.

(۱) معناشناسی عسرو حرج

عسر در مقابل یسر و به معنای تنگی، ضیق و دشواری (سیاح ۱۳۷۳: ۱۰۴۹)، تنگدستی، فقر و تهیدستی (معین ۱۳۷۹: ۲۳۰) و حرج نیز به معنای تنگنا و ضیق، تنگدل شدن و به کار در ماندن است (همان). ابن اثیر می‌گوید: «الحرج فی الاصل ضیق و يقع علی الاثم و الحرام»، حرج در اصل به معنای تنگناست و به گناه و حرام نیز گفته می‌شود (ابن اثیر ۱۳۶۴: ماده حرج). ابن منظور نیز با تعبیری مشابه حرج را اثم و ضیق معرفی می‌کند (ابن منظور ۱۴۰۵: ماده حرج) در قرآن نیز گاهی حرج به معنای اثم و گناه معرفی شده است (توبه: ۹۱؛ نور: ۶۱)، همچنین حرج در قرآن در معنای اصلی خود نیز به کار رفته است (انعام: ۱۲۵؛ اعراف: ۲). بر مبنای آنچه اهل لغت گفته‌اند می‌توان برای عسر معنایی نزدیک به معنای حرج در نظر گرفت و در واقع باید گفت که نمی‌توان برای این دو ذات معنایی مجزا، در نظر گرفت چنانچه از عسر هم همچون حرج تعبیر به «ضیق و الشده و الصعوبة» شده است (جوهری ۱۴۲۰؛ ابن منظور ۱۴۰۵). تا آنجا که فقها اغلب این دو را کنار هم آورده‌اند و به نفی هر دو استدلال کرده‌اند، با وجود این برخی عسر را اعم از ضیق می‌دانند و رابطه‌ی این دو را عموم و خصوص مطلق توصیف می‌کنند (نراقی: ۶۷)، اما باید گفت استدلال ایشان مناقشه‌پذیر است، گرچه ضیق مراتبی دارد و عسر همیشه سبب پیدایش ضیق در حد اعلا‌ی خود نمی‌شود، اما از آنجا که مجرای قاعده‌ی مزبور تنها حرج و ضیقی است که تحمل کردنی نیست، چنین تفکیکی منطقی نمی‌نماید و باید گفت در محل اجرای قاعده‌ی مزبور رابطه‌ی این دو تساوی است. در تعریف عسرو حرج و رابطه‌ی آن دو باید گفت: هر عملی

نقش رویه‌ی قضایی در اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی

که انسان را به تنگنا و ضیق اندازد، دشوار و سخت هم هست و برعکس هر کاری که انجام دادنش برای آدمی سخت و شاق باشد موجب تنگی و اعمال فشار بر او نیز می‌شود (محقق داماد ۱۳۷۴: ۶۲).

۲) عسرو حرج مفهومی برگرفته از فقه در قانون

قاعده‌ی نفی عسرو حرج از قواعدی است که فقها در موارد فراوان به آن استناد کرده‌اند و به موجب آن تکالیفی که مستلزم عسرو حرج برای مکلف است نفی می‌کنند (طباطبایی ۱۳۶۲: ۵، ص ۲۳۰؛ مکارم شیرازی ۱۴۱۶: ج ۱، ص ۱۸۲؛ لاهیجی ۱۳۹۱: ج ۳، ص ۲۴۸). این قاعده اختصاص به باب خاصی ندارد و در مباحث مختلف اعم از عبادات و معاملات بدان تمسک شده است، از این رو فقها در پاره‌ای موارد به زن اجازه می‌دهند که بنا بر مفاد همین قاعده از حاکم درخواست طلاق کند و حکم اولیه «الطلاق بید من اخذ بالساق» را تعدیل می‌کنند.

در تأیید این قاعده گفته شده است که به حکم عقل، تکلیف بایستی درخور توان شخص باشد، نه خارج از طاقت او، چرا که سخت‌گیری‌های بی‌پهلو و واکنش نامطلوب در مقابل تکلیف به بار می‌آورد. از این رو، تخلف شوهر از ادای وظایف زوجیت (اعم از انفاق و همخوابگی و حسن معاشرت و ...) در فقه امامیه - چه ناشی از تقصیر شوهر باشد و چه بدون تقصیر وی - در صورتی که زندگی زناشویی و بقای نکاح را دشوار سازد، به زن حق طلاق می‌دهد تا با رجوع به حاکم شرع خود را از مشقت رها سازد (بحرالعلوم ۱۳۹۳: ۱۸۳). البته باید گفت استناد به این قاعده فقط محدود به تخلف زوج از وظایف زوجیت نمی‌شود و موارد دیگری همچون بیماری مسری مرد یا عقیم بودن را در صورتی که زن در حرج قرار گیرد شامل می‌شود.

درباره‌ی همین ولایت^۱، در صحیح‌یه‌ی ابی‌بصیر آمده است: «هرکس زنی داشته باشد که پوشاک ساتر عورت و خوراک لازم برای حیات او را ندهد امام حق دارد اقدام به تفریق آنها کند» (همان: ۱۹۱).

حضرت امام خمینی (ره) نیز در باب عسرو حرج زوجه به علت غیاب شوهر، بنا بر اهمیت مفسده‌ی موجود و جنبه‌ی عمومی آن برای حاکم حق می‌داند که رأساً و حتی بدون درخواست زوجه نسبت به طلاق وی اقدام کند (کریمی ۱۳۶۵: ۱۳۹). از این رو قاعده‌ی نفی عسرو حرج به عنوان یکی از قواعد مهم فقهی به قانون مدنی راه یافت و مجوز طلاق زن در هنگام عسرت و سختی شد.

ماده‌ی ۱۱۳۰ پیشین ق.م.مصوب ۱۳۱۴ گرچه به صراحت به عنوان فقهی عسرو حرج اشاره نمی‌کرد، اما برای طلاق به درخواست زن سه علت را ذکر کرده بود که این موارد اشاره‌ی تلویحی به عسرو حرج زوجه داشتند:

۱) مواردی که شوهر سایر حقوق واجبه‌ی زن را وفا نکند و اجبار او هم به ایفاء ممکن نباشد.

۲) سوء معاشرت شوهر به حدی که ادامه‌ی زندگی زن را با او غیرقابل تحمل سازد.

۳) در صورتی که به واسطه‌ی امراض مسری صعب‌العلاج، دوام زناشویی برای زن قابل مخاطره باشد.

در واقع مقنن در این ماده به بیان حالاتی که می‌تواند موجب عسرت و سختی زوجه شود پرداخته بود، اما به صراحت به بروز عسرو حرج به عنوان علت اصلی طلاق اشاره نکرده بود تا اینکه در سال ۱۳۶۱ اصلاح ماده‌ی ۱۱۳۰ به شرح زیر منشأ

۱- از قدرت حاکم جهت طلاق دادن زن در برخی از کتب فقهی همچون کتاب فوق‌الذکر تعبیر ولایت می‌شود.

نقش رویه‌ی قضایی در اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی

ظهور واقعی قاعده‌ی عسروحرج به عنوان یکی از موارد جواز طلاق به درخواست
زوجه گردید:

در مورد زیر زن می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق نماید، در صورتی که برای
محکمه ثابت شود که دوام زوجیت موجب عسروحرج است می‌تواند برای جلوگیری از ضرر
و حرج، زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورت میسر نشدن به اذن حاکم شرع طلاق داده
می‌شود.

اقدام قانون‌گذار در استفاده از قاعده‌ی عسروحرج در دعوی طلاق بابی بر
کاربرد این قاعده در حقوق مدون ایران شد.

در سال ۱۳۷۰ دوباره قانون‌گذار به اصلاح ماده‌ی مزبور همت گمارد و اشکال
ادبی و شکلی ماده‌ی قبل را رفع کرد:

در صورتی که دوام زوجیت موجب عسروحرج زوجه باشد وی می‌تواند به حاکم
شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند، چنانچه عسروحرج مذکور در محکمه ثابت شود،
دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه
به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود.

قانون‌گذار قصد داشت با تصویب این ماده و کلی‌تر کردن مسئله اختیارات قاضی
را برای حل مشکلات زنان بیافزاید و مصادیق درخواست طلاق را محدود به چند
مورد خاص نکند، اما در عمل مشخص شد از آنجا که مصادیق عسروحرج در قانون
مرزبندی خاصی ندارد موجب برخوردهای سلیقه‌ای محاکم و استنباط‌های گوناگون
قضات می‌شود و ابزاری که بتواند قضات را در یک جهت کمک کند موجود نیست،

لذا قانون در اجرا دچار تشتت آراء گردید (اندیشه‌های حقوقی ۱۳۸۶: ۱۷۹). از این رو طرح الحاق یک تبصره به ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. از سوی برخی از نمایندگان مجلس دوره‌ی پنجم پیشنهاد شد تا با احصاء برخی مصادیق بارز موجب سهولت امر قضاوت و ایجاد رویه‌ی واحد قضایی گردد و در نهایت طرح مزبور با اندک تغییرات در تاریخ ۷۹/۲/۱۸ تصویب شد.

تبصره: عسرو حرج موضوع این ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعیتی که ادامه‌ی زندگی زناشویی را برای زوجه با مشقت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد و موارد زیر در صورت احراز توسط دادگاه صالح، از مصادیق عسرو حرج محسوب می‌شود:

- ۱) ترک عمدی همسر توسط زوج حداقل به مدت ۶ ماه بدون عذر موجه؛
- ۲) اعتیاد مضر به یکی از انواع مواد مخدر؛
- ۳) استنکاف از پرداخت نفقه و عدم امکان الزام او به تأدیه‌ی نفقه؛
- ۴) ابتلای زوج به امراض مسری صعب‌العلاج یا هر عارضه‌ی دیگری که دوام زناشویی و سلامت زوجه را به خطر اندازد؛
- ۵) عقیم بودن زوج به نحوی که مانع اولاد دار شدن زوجه شود؛
- ۶) سوء رفتار و معاشرت زوج در حدی که عرفاً با توجه به مصالح اجتماعی و اخلاقی و روحی و از نظر مکانی و زمانی برای زوجه قابل تحمل نباشد؛
- ۷) اختیار همسر دیگر در صورت عدم استطاعت بر اجرای عدالت؛
- ۸) عدم رعایت دستور دادگاه در مورد منع اشتغال به کار یا حرفه‌ای که منافی با مصالح خانوادگی یا حیثیت زوجه باشد؛
- ۹) محکومیت قطعی زوج به حبس بر اثر ارتکاب جرایمی که مغایر با حیثیت خانوادگی و شئون زوجه باشد (م ۱۱۳۰ ق.م).

نقش رویه‌ی قضایی در اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی

با ایراد شورای نگهبان مبنی بر خلاف شرع بودن تبصره‌ی مذکور، با این استدلال که مصادیق عنوان شده قابل تطبیق نسبت به همه‌ی افراد نمی‌باشند (اندیشه‌های حقوقی ۱۳۸۶: ۱۸۲) بلکه در هر اوضاع و احوال امکان تغییر داشته و مصداق تام حرج نبوده و کاملاً تابع شرایط هستند و تأیید مجدد تبصره توسط مجلس امر به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع و سرانجام در تاریخ ۸۱/۴/۲۹ به شرح زیر اصلاح شد:

تبصره: عسروحرج موضوع این ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعیتی که ادامه‌ی زندگی زناشویی را برای زوجه با مشقت همراه ساخته و تحمل آن مشکل می‌باشد و موارد زیر در صورت احراز توسط دادگاه صالح از مصادیق عسروحرج محسوب می‌گردد:

۱) ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه متناوب در مدت یک سال بدون عذر موجه؛

۲) اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر و یا ابتلاء وی به مشروبات الکلی که به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترک آن در مدتی که به تشخیص پزشک برای ترک اعتیاد لازم بوده است.

در صورتی که زوج به تعهد خود عمل ننماید و یا پس از ترک مجدداً به مصرف مواد مذکور روی آورد، بنا به درخواست زوجه طلاق انجام خواهد شد؛

۳) محکومیت قطعی زوج به حبس پنج سال یا بیشتر؛

۴) ضرب و شتم یا هرگونه سوء رفتار مستمر زوج که عرفاً با توجه به وضعیت زوجه قابل تحمل نباشد؛

۵) ابتلاء زوج به بیماری‌های صعب‌العلاج روانی یا ساری یا هر عارضه‌ی صعب‌العلاج دیگری که زندگی مشترک را مختل نماید؛

مواد مندرج در این ماده مانع از آن نیست که دادگاه در سایر مواردی که عسروحرج زن در

فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان

دادگاه احراز شود حکم طلاق صادر نماید.

باید گفت گرچه هدف از الحاق این تبصره به ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م برای جلوگیری از سلیقه‌ای عمل کردن قضات در تشخیص مصادیق عسروخرج بوده که منجر به رویه‌های قضایی مختلف و در نتیجه تشتت آراء و متروک ماندن ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م می‌شد، اما قانون‌گذار دوباره ذیل تبصره تصریح کرده که موارد مذکور حصری نیستند و دادگاه می‌تواند همچنان در موارد دیگر با احراز عسروخرج حکم طلاق زوجه را صادر کند. در واقع باید گفت قانون‌گذار در نهایت به درستی بدین نتیجه رسیده است که در هر حال نمی‌توان همه‌ی مصادیق عسروخرج را در بطن قانون گنجانند و این رویه‌ی قضایی است که به عنوان اولین گام مؤثر در راستای اجرای مفاد این قاعده تعیین مصادیق عسروخرج را برعهده دارد. بدین ترتیب مهم‌ترین وسیله در تعیین مصادیق عسروخرج در شرایط فعلی و به جهت جلوگیری از اعمال سلیقه‌های شخصی به لحاظ ابهامات و کلیت ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م و عمومیت قاعده‌ی مذکور تمسک به رویه‌ی قضایی است. چنانچه قانون‌گذار نیز به نقش اساسی آن نظری تلویحی داشته است. پس باید گفت موارد تمثیلی تبصره فقط به عنوان اماره‌ی قانونی عسروخرج ذکر شده‌اند و حتی خلاف آن هم مثبت است (همان).

رویه‌ی قضایی برای رفع ابهامات، نقشی حساس و تعیین‌کننده دارد. استقرار این رویه می‌تواند از قضاوت‌های خصوصی، پراکنده و آمیخته با غرض جلوگیری کرده، اجرای قانون را به اوصاف قاعده‌ی حقوقی بیاراید و نوعی و کلی سازد (کاتوزیان ۱۳۶۸: ۳۸۵). نویسندگان حقوقی نیز وظیفه دارند که به هدایت رویه‌ی قضایی در این خصوص پرداخته و قاعده‌ای انعطاف‌پذیر را محل تجلی اخلاق اجتماعی گردانند.

نقش رویه‌ی قضایی در اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی

نکته‌ی جالب اینجاست که اهمیت و نقش رویه‌ی قضایی در راستای تبیین مفهوم عسروحرج و اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م به تعیین مصادیق عسروحرج محدود نشده و حتی در تبیین قلمرو و شرایط اجرای این قاعده نیز ایفای نقش می‌کند.

۳) عسروحرج در رویه‌ی قضایی

اهمیت رویه‌ی قضایی در شفاف‌سازی نکات تاریک و منفی مستمسک از آراء متضاد و متناقض بر کسی پوشیده نیست. توسل به رویه‌ی قضایی در غیاب اصلاحات قانون‌گذاری یا در هنگام وضع قانون نارسا و ضعیف می‌تواند راه‌گشا باشد. قاعده‌ی عسروحرج به دلیل عمومیت شمول آن ناگزیر از خطوط ابهامات به ذهن هر محقق‌ی است و از این رو باید گفت که اجرای صحیح مفاد آن جز در پناه تمسک به رویه‌ی واحد و ثابت میسر نمی‌شود، اما رویه‌ی قضایی چیست و چگونه می‌تواند نقشی تا این حد تعیین‌کننده را ایفا کند؟ بدون شک رویه‌ی قضایی و اندیشه‌های حقوقی در رفع ابهامات و تنویر افکار قضات نقش مهمی ایفا می‌کنند. رویه‌ی قضایی در معنای خاص عبارت است از آراء صادره در هیئت عمومی تمییز- خواه به صورت اصراری باشد خواه به صورت لازم‌الاتباع و در معنای عام شامل مجموع آراء قضایی است (جعفری لنگرودی: ۱۳۶۸: ۳۴۰). در واقع باید گفت رویه‌ی قضایی صورت خاصی از عرف است جز اینکه عادت عموم مردم نیست و مبنای آن را رسمی تشکیل می‌دهد که دادرسان محاکم از آن پیروی می‌کنند، پس رویه عادت است که دادگاه‌ها برای حل یکی از مسائل حقوقی به صورت خاص پیدا کرده‌اند، هرچند این عادت و راه حل نتیجه‌ی تکرار آراء است (کاتوزیان: ۱۳۶۸: ۲۰۲).

در این قسمت نقش رویه‌ی قضایی در مورد ماده‌ی ۱۱۳۰ در دو بند بررسی

می‌شود.

۳-۱) نقش رویه‌ی قضایی در تعیین مفاد، محدوده و شرایط اجرای ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م

همان طور که اشاره شد، اولین نقش رویه در راستای اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م تعیین مصادیق عسرو حرج است، اما نقش رویه در جهت تبیین مفاد این قاعده بسیار فراتر از این است. قلمرو و شرایط اجرای این ماده نیز توسط رویه‌ی قضایی شفاف می‌شود. البته هنوز در بسیاری از موارد خلأ وجود رویه‌ای واحد احساس و تشتت آراء مانع از تمسک به رویه‌ای واحد می‌شود و اجرای قاعده را با نارسایی مواجه می‌سازد.

۳-۱-۱) وجود سبب درخواست حین درخواست طلاق

سببی که زندگی زناشویی را تلخ و دشوار ساخته و برای زن مشقتی ناگوار ایجاد کرده است بایستی هنگام طرح دعوی طلاق و صدور حکم موجود باشد. هدف دادرسی کیفر دادن شوهر به دلیل رفتار ناشایست او در گذشته نیست. طلاق تازیه‌ی مجازات نیست، ریسمان رهایی است. در دعوی طلاق گذشته آینه‌ی آینده است و تنها به این اعتبار به آن توجه می‌شود (همان ۱۳۸۴: ۲۶۲)، زیرا در چنین فرضی نمی‌توان ادعا کرد که دوام زوجیت موجب عسرو حرج است.

به علاوه هدف از وضع این ماده جلوگیری از حرج و ضرر موجود است نه جبران ضررهای مادی و معنوی‌ای که گذشت. چنانچه در رأی شماره‌ی ۷/۱۲۳ - ۷۱/۲/۱۴ شعبه‌ی ۷ دیوان عالی کشور نیز به صراحت ذکر شده است که امکان اینکه زوجه در آتیه دچار عسرو حرج شود موجب اجازه طلاق نیست (حسینی ۱۳۷۹: ۲۹۴ و ۲۹۵). در واقع باید گفت در این مورد رویه‌ی واحدی تشکیل شده و علی‌رغم صریح نبودن ماده

در این مورد بی‌هیچ شکمی می‌بایست حرج در حین درخواست طلاق موجود بوده و سرایت آن به آینده محتمل باشد.

۳-۱-۲) حاکم شرع

نکته‌ی مبهم دیگر در ماده‌ی ۱۱۳۰ واژه‌ی حاکم شرع است که در راستای رفع آن تمسک به رویه‌ی قضایی جهت شفاف‌سازی نص قانون ضروری است. معلوم نیست واژه‌ی حاکم شرع به چه معناست. آیا حکام دادگاه‌های خارجی نیز می‌توانند مصداق حاکم شرع گردند؟ بنا بر نظریه‌ی ۷/۱۱۴۹ - ۱۳۶۷/۳/۵ اداره‌ی حقوقی قضات شاغل در دادگاه‌ها که از طرف شورای عالی قضایی تعیین شده‌اند حاکم شرع محسوب می‌شوند و حق رسیدگی به دعاوی مطروحه و من جمله دعاوی طلاق موضوع ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م.را دارند. دادرسی علی‌البدل نیز هنگام تصدی دادگاه حاکم شرع دادگاه است. بنابراین چنانچه دادگاه به تصدی دادرسی علی‌البدل تشکیل و شرایط لازم و کافی برای صدور حکم طلاق موجود باشد دادرسی علی‌البدل می‌تواند حکم قانونی و شرعی لازم را صادر کند (متنصر اسدی ۱۳۸۴: ۱۴۴ و ۱۴۵). در نظریه‌ی ۷/۳۳۹۶ - ۱۳۶۲/۸/۷ اداره‌ی حقوقی نیز به صراحت اشاره شده که حکام دادگاه‌های خارجی به هیچ‌عنوان حاکم شرع نبوده و نمی‌توانند حکم صادر کنند و در صورت صدور، این حکم از جهت عدم صلاحیت قاضی بی‌اثر است (همان: ۱۴۵). در همین رابطه در نظریه‌ی ۷/۷ - ۱۳۷۸/۹/۱۸ اداره‌ی حقوقی نیز آمده است که صرفاً دادگاه‌های ایران واجد صفت شرعی بودن هستند و صدور حکم از دادگاه‌های خارج فاقد اعتبار است. از این رو، عقد نکاح دوم در این فرض باطل خواهد بود (همان).

بدین ترتیب باید گفت علی‌رغم جواز درخواست حکم طلاق از دادگاه‌های خارجی با رعایت مقررات احوال شخصیه کشور متبوعه زوج، در مورد ماده‌ی ۱۱۳۰

احکام صادره از دادگاه‌های خارجی بنا بر رویه‌ای واحد و ثابت باطل و بی‌اثرند.

۳-۱-۳) ضابطه‌ی نوعی یا شخصی تشخیص عسروخرج

همان طور که اشاره شد، رویه‌ی قضایی در تعیین مصادیق بارز عسروخرج و جلوگیری از تشتت آراء می‌تواند بسیار راه‌گشا باشد، اما معلوم نیست که در تشخیص و احراز عسروخرج می‌بایست چه معیاری لحاظ شود.

در حرج شخصی حکم یا عملی برای شخص طاقت‌فرسا می‌شود، اما در حرج نوعی حکم یا عمل برای نوع مردم طاقت‌فرساست. علی‌رغم اختلاف نظر در این باره، عسروخرج یا ضرری که برای جلوگیری از آن حکم به طلاق داده می‌شود، جنبه‌ی نوعی دارد. باید در نظر عرف ادامه‌ی زندگی طاقت‌فرسا و مشقت بار باشد منتها چون در هر دعوا وضع خاص زن و شوهر و شرایط زندگی زناشویی آنها مطرح می‌شود باید عسروخرج انسانی متعارف در آن شرایط خاص معیار قرار گیرد. بدین ترتیب باید پذیرفت که معیار تمییز عسروخرج هر دو چهره‌ی نوعی و شخصی را دارد، از این جهت که طاقت انسانی متعارف مد نظر قرار می‌گیرد، نوعی است و بدین اعتبار که وضع انسان متعارف در شرایط ویژه‌ی زن معیار است نه به طور نوعی شخصی است (کاتوزیان ۱۳۸۴: ۲۶۲).

در این باره در بند الف نظریه‌ی شماره‌ی ۷/۲۸۶۵ - ۱۳۷۷/۹/۹ اداره‌ی حقوقی مقرر شده است که ملاک عسروخرج هم شخصی است و هم نوعی. شخصی بودن آن به مناسبت تنگ شدن عرصه بر فرد است که به مناسبت تحمل و بنیه و طاقت او آستانه‌ی وقوع اختلاف فرق می‌کند و از آن نظر نوعی است که عموماً نمونه‌ی عنوان شده از طریق دادگاه و به یاری کارشناس و اهل خبره مشخص و سنجیدنی است (منتصر اسدی ۱۳۸۴: ۱۴۴).

نقش رویه‌ی قضایی در اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی

پس باید گفت گرچه تشخیص عسرو حرج زوجه یک امر شخصی است و در واقع هر زنی وضعیت خاص زندگی زناشویی خود را در معرض قضاوت قرار می‌دهد، اما در نهایت با توجه به اقدامات و افعال وی نوعی است و او می‌بایست ثابت کند که هر زنی در وضعیت امثال او قادر به تحمل و دوام زندگی مشترک اینچنینی نخواهد بود (موگویی ۱۳۷۹: ۹۴ و ۹۵).

دکتر سید حسن امامی در این باره نوشته است: «تشخیص درجه‌ای که زن نمی‌تواند زندگانی زناشویی را ادامه دهد به نظر عرف می‌باشد که در هر مورد با در نظر گرفتن وضعیت روحی و اخلاقی و اجتماعی زوجین و همچنین وضعیت محیط از حیث زمان و مکان آن را تعیین می‌کند (امامی ۱۳۶۹: ۳۷). بدین ترتیب در کلیه‌ی مصادیقی که حد توان و تحمل زوجه به طور عرفی از بین رفته و تحمل زندگی مشترک دشوار باشد عسرو حرج زوجه محقق و منطبق با ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی است.

۳-۱-۴) مدخوله بودن یا نبودن

از دیگر ابهامات مطرح پیرامون ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م.ا.ک استناد به عسرو حرج و درخواست طلاق از جانب زوجه مقید به مدخوله بودن و زفاف است یا اینکه در زمان قبل زفاف نیز در صورت وقوع اختلاف ناشی از عسرو حرج زوجه، تمسک به این ماده جهت رهایی امکان‌پذیر است؟

در این زمینه در آراء دادگاه‌ها نیز رویه‌ی واحدی ثابت شده که می‌توان به آن استناد کرد. در پرونده کلاسه‌ی ۱۱/۶۹ ۳۷۶ دادگاه مدنی قم زوج، زوجه‌ی دوشیزه را مدت ۷ سال در خانه‌ی پدر گذاشته نفقه‌ی وی را نیز به مدت ۶ ماه پرداخت نکرده بود، لذا دوشیزه الف به طرفیت آقای ب درخواست طلاق به استناد ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. کرده و عنوان می‌کند حاضر است تمام حق و حقوق خود را ببخشد تا از این عسرت

فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان

نجات یابد. با توجه به محتویات پرونده دادگاه با وجود باکره بودن زوجه با احراز عسرو حرج وی نپرداختن نفقه به مدت ۶ ماه را برای صدور حکم به اجبار زوج به طلاق کافی می‌داند (بازگیر ۱۳۸۶: ۴۲۲ و ۴۲۳).

البته در این پرونده از آنجا که دادگاه ملزم به پذیرش ماده‌ی استنادی خواهان نیست، به استناد هر دو ماده‌ی ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ قانون مدنی به طلاق حکم داده تا شاید بتوان گفت نیازی به استناد به ماده‌ی ۱۱۳۰ نبوده است و همان طور که اشاره هم شده نپرداختن نفقه برای مدت ۶ ماه برای صدور حکم طلاق قضایی کافی است.

همچنین در رأی شماره‌ی ۳۰/۲۵۲ شعبه‌ی ۳۰ دیوان عالی کشور مورخ ۷۱/۳/۹ ذکر گردیده که چنانچه زوجه بتواند ادعای عسرو حرج خود را اثبات کند، نیازی به شروع زندگی مشترک نبوده و به عبارت دیگر شرط طلاق، شروع زندگی مشترک نیست بلکه اثبات سوء رفتار زوج است که در هر زمان می‌تواند با اقامه‌ی دلیل و اثبات ادعای خود محقق شود. به علاوه در رأی شماره‌ی ۳۰/۱۷۷ مورخ ۷۴/۳/۱۰ که مورد تنفیذ همین شعبه‌ی دیوان عالی قرار گرفته است، مقرر گردیده علی‌رغم اینکه زوجه باکره است دادگاه با احراز سوء رفتار زوج حکم طلاق بائن زوجه را صادر می‌کند (حسینی ۱۳۷۹: ۲۹۴ و ۲۹۵).

در نظریه‌ی مشورتی اداره‌ی حقوقی نیز در همین رابطه عنوان شده استناد به ملاک عسرو حرج مقید به زفاف نیست و در زمان ماقبل آن نیز به مناسبت وقوع اختلاف امکان‌پذیر است (متنصر اسدی ۱۳۸۴: ۱۴۴).

بدین ترتیب باید گفت گرچه ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م.ی توانسته در این باره مستمسک آراء متضاد قرار گیرد، اما رویه توانسته است با گام‌هایی ثابت، از تشتت آراء در این زمینه بکاهد و به صراحت با ایجاد رویه‌ای واحد، تمسک به ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. را مقید

به زفاف نسازد.

۳-۱-۵) دائم یا موقت بودن رابطه‌ی زوجیت

ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی به دلیل اشاره به لفظ طلاق در ذهن برخی از محققان و نظریه‌پردازان این اشکال را ایجاد کرده است که به دلیل اختصاص طلاق به نکاح دائم استناد به عسر و حرج در ازدواج موقت امکان‌پذیر نیست درحالی که باید گفت در نکاح موقت امکان الزام شوهر به بذل مدت متصور است.

طبق نظری قاعده‌ی عسر و حرج به تمام عقود اشراف دارد. از آنجا که طبق قانون اساسی دادگستری مرجع رسیدگی به کلیه‌ی تظلمات است. لذا امکان تمسک به این قاعده وجود دارد. از نظر برخی مبنای این جواز می‌تواند قاعده‌ی لاضرر و ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی باشد و دادگاه می‌تواند شوهر را به بذل مدت اجبار کند، اما عده‌ای بر این عقیده‌اند که عسر و حرج ایجاد شده در نکاح دائم در متعه بروز نمی‌کند و از این رو قائل به نبود جواز هستند. برخی دیگر هم بدون هیچ منطقی فقط در عقد منقطع طولانی مدت اجازه‌ی اجبار زوج را صادر کرده‌اند (معاونت آموزش و تحقیقات قوه‌ی قضائیه ۱۳۸۲: ۱۸۹-۱۸۶). آیا به راستی می‌توان فرض وجود عسر و حرج را در نکاح موقت نادیده گرفت؟

مقام معظم رهبری در پاسخ به این سؤال که هرگاه در ازدواج موقت یکی از اسباب طلاق حاکم محقق گردد و شوهر حاضر به بخشیدن مدت نباشد آیا زوجه می‌تواند از دادگاه تقاضای فسخ متعه یا بذل باقی مدت را کند، فرمودند: «مراجعه مانعی ندارد ولی طلاق و بذل مدت به دست شوهر است مگر در موارد خاصی که حاکم به هر نحو که صلاح بداند عمل می‌کند» (معاونت آموزش قوه‌ی قضائیه ۱۳۸۸: ج ۳، ص ۴۳).

بنا بر نظر برخی در مناط و دلیل حکم که عسرو حرج است فرقی بین دائم و منقطع نیست و اطلاق ادله‌ی حرج بر همه‌ی ادله‌ی احکام - که از جمله‌ی آنها بودن بذل مدت در منقطع به دست زوج است - حاکم می‌باشد و اختیار تا جایی است که باعث عسرو حرج نشود. بنابراین در حرج موجود در عقد منقطع حاکم زوج را به هبه‌ی منقطع مجبور می‌کند و بر فرض امتناع حاکم ولایت علی الممتنع مدت را هبه می‌کند و آثار بخشش آن همانند ترتیب آثار بر طلاق ولایی بار می‌شود (همان).

در همین زمینه در نظریه‌ی مشورتی ۷/۴۱۴۰ - ۱۳۶۴/۲/۲۷ اداره‌ی حقوقی آمده است: «هرچند تحقق عسرو حرج در مورد ازدواج موقت مشکل و اغلب غیر متصور است، زیرا در غالب موارد در ازدواج‌های موقت، زوجه تا حدودی از آزادی بیشتری برخوردار بوده و حقوق و تکالیفی که در ازدواج دائم بر عهده‌ی زن هست در ازدواج موقت نیست یا خیلی کمتر است. در عین حال چنانچه در موارد ثبوت مواجهه‌ی زوجه با عسرو حرج دادگاه می‌تواند از ملاک ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی تنقیح مناط کرده و به اجبار زوج به بذل بقیه‌ی مدت متعه و در صورت میسر نشدن این امر به انحلال زوجیت و قطع بقیه‌ی مدت نکاح موقت حکم کند» (متنصر اسدی ۱۳۸۴: ۱۴۵).

در همین زمینه در نظریه‌ی دیگری از اداره‌ی حقوقی مورخ ۱۳۸۱/۳/۲ آمده است: «درخصوص استفاده از قاعده‌ی عسرو حرج برای بذل باقی مانده‌ی مدت از طرف دادگاه قانونی وجود ندارد ولی با توجه به آنکه حاکم ولی ممتنع است و با توجه به ملاک ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی در صورتی که حرج زوجه به هر جهت بر دادگاه ثابت شود می‌تواند به بذل بقیه‌ی مدت اقدام کند» (همان: ۱۴۴).

در نشست قضایی قضات دادگستری اراک در شهریور ماه ۱۳۷۹ در همین رابطه با استدلال جالبی مواجه می‌شویم. قضات مذکور در این نشست به اتفاق آراء رأی دادند

علی‌رغم تأیید این امر که طلاق مخصوص عقد دائم است و زن منقطعه با بذل مدت از زوجیت خارج می‌شود با استناد به قیاس منصوص‌العله و نیز قیاس اولویت الزام زوج به بذل مدت توسط حاکم جایز است چرا که در عقد دائم دلیل و مجوز طلاق برای حاکم عسروخرج است و همین ملاک و علت در عقد موقت نیز وجود دارد. از سوی دیگر، همان طور که در عقد دائم با آن همه استحکام و دوام حاکم می‌تواند رأی به اجبار زوج به طلاق بدهد در نکاح منقطع نیز به طریق اولی می‌تواند حکم به بذل مدت دهد. از این رو زوجه‌ی منقطعه نیز می‌تواند به منظور صدور گواهی عدم امکان سازش به دادگاه مراجعه کند (عرب ۱۳۸۵: ۲۸۰)، اما متأسفانه در نشست قضایی دادگستری تنکابن در بهمن ماه ۱۳۸۰، قضات در پاسخ به این سؤال خود را محدود به لفظ طلاق کرده‌اند و بنا بر اتفاق آراء چنین نظر داده‌اند که زن منقطعه به اعتبار عسروخرج هم قادر به اخذ طلاق نمی‌باشد و چون نفقه مخصوص عقد دائم است به استناد ترک نفقه هم نمی‌تواند تقاضای طلاق کند. کمیسیون نیز در نهایت نظر مزبور را تأیید و چنین مقرر کرده است که زوجه منقطعه قانوناً حق درخواست طلاق را ندارد و می‌بایست درخواست گواهی عدم امکان سازش کند (همان: ۲۸۱ و ۲۸۲) غافل از اینکه در این موضوع شکی نیست و مسئله، استناد به عمومات قاعده به منظور الزام شوهر به بذل مدت در صورت احراز عسروخرج زوجه است. در واقع باید گفت گرچه ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م با ذکر لفظ طلاق آن را مختص نکاح دائم ساخته، اما از آنجا که وفق اصل ۱۶۷ ق.ا و ماده‌ی ۳ ق.آ.د.م در موارد سکوت، نقص، اجمال یا تعارض قوانین قاضی مکلف به مراجعه به منابع معتبر اسلامی است تا حکم قضیه را بیابد. در این مورد نیز دادگاه می‌تواند با مراجعه به عمومات که همان قاعده‌ی نفی عسروخرج است به الزام زوج به بذل بقیه‌ی مدت اقدام کند (اسدی ۱۳۸۳: ۱۸).

بدین ترتیب باید گفت علی‌رغم اینکه نفی عسرو حرج به تمام عقود اشراف دارد و ضرورت تمسک به ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. در ازدواج موقت هم مشهود و بر هر ذهن روشن‌بینی آشکار است، اشتباه قانون‌گذار در استفاده از لفظ طلاق در این ماده از شهادت قضات کاسته و مانع از این است که پرونده‌ی زوج‌هی منقطع‌ه که در آن به استناد ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. تقاضای اجبار شوهر به بذل مدت را دارد، به رأی منتهی شود. علی‌رغم اینکه در عرصه‌ی نظری این موضوع تقریباً موضع وفاق است و جواز تمسک به ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. در نکاح منقطع از قوت بیشتری برخوردار است، به نظر می‌رسد ایجاد رویه‌ای ثابت و واحد در آراء دادگاه‌ها و رسیدگی به پرونده‌هایی با این موضوع و اصلاح قانون در این زمینه به منظور جلوگیری از تضییع حقوق زوج‌هی منقطع‌ه ضروری است.

۳-۱-۶) ماهیت طلاق

به جرأت می‌توان گفت در مورد ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. هیچ موضوعی همچون این مسئله ابهام ایجاد نکرده و مستمسک آراء متضاد و متناقض قرار نگرفته است! پاسخ به این سؤال جدال بی‌پایانی بین اندیشمندان به راه انداخته است. برخی از فقها میان مبنای درخواست طلاق زن تفاوت گذاشته و معتقدند طلاق حاکم در مورد زنی که شوهر او غایب یا مفقودالثر می‌باشد رجعی است (نجفی ۱۳۸۶: ج ۳۲، ص ۲۹۷؛ موسوی الخمینی: ج ۲، ص ۳۰۶)، اما در مورد طلاق به جهت ناتوانی یا خودداری شوهر از پرداخت نفقه یا عسرو حرج یا تخلف از شروط ضمن عقد علی‌رغم اختلاف آراء اکثر فقهای معاصر نظر بر بائن بودن طلاق دارند (شهنایی ۱۳۸۵: ۳۸).

در پاسخ به این سؤال بین حقوق‌دانان دو نظر وجود دارد؛ مطابق نظر اول چنین

نقش رویه‌ی قضایی در اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی

طلاق بائن است، زیرا هرگاه غیر از این بوده و برای مرد حق رجوع باشد معنای وجودی طلاق به حکم دادگاه از بین خواهد رفت. طبق نظر دیگر با توجه به اصل رجعی بودن طلاق و اینکه طلاق بائن منحصر به موارد مذکور و مصرح است چنین طلاق رجعی است (منتصر اسدی ۱۳۸۴: ۱۴۶ و ۱۴۷).

در این باره نظریات متعددی در اداره‌ی حقوقی وجود دارد، در نظریه‌ی مشورتی شماره‌ی ۷/۶۹۷- ۶۹/۳/۲۹ اداره‌ی حقوقی بیان شده است طلاق‌هایی که زوج با اختیار و حقی که دارد واقع می‌نماید اصولاً رجعی است به جز در مواردی که تصریح به بائن بودن آن شده است و این امر منصرف از مواردی است که علی‌رغم اراده و خواست مرد به حکم دادگاه طلاق واقع می‌شود. بنابراین با توجه به حکمتی که برای الزام شوهر به طلاق توسط دادگاه وجود دارد و ملاک موجود در روایات مربوط به اختیار حاکم در تفریق زوجین، طلاق در این مورد بائن است. همچنین در نظریه‌ی شماره‌ی ۷/۷۹۲۵ - ۸۰/۸/۲۳ اداره‌ی حقوقی نیز تصریح شده که طلاق به علت عسرو حرج بائن است و نمی‌تواند رجعی باشد، زیرا در آن صورت رافع عسرو حرج زوج نخواهد بود. نظریات شماره‌ی ۷/۸۴۹- ۱۳۸۲/۴/۱۶ و ۷/۸۰۰۴ - ۱۳۷۸/۱۱/۵ اداره‌ی حقوقی نیز به بائن بودن این طلاق اشاره دارند (عرب ۱۳۸۵: ۲۶۰ و ۲۶۱).

در پاسخ به این سؤال نشست‌های قضایی متعددی نیز تشکیل شده است. در نشست قضات دادگستری در دی و بهمن ماه ۱۳۷۹ اکثریت بنا بر فتوای آیات عظام خوئی و سیستانی نظر بر بائن بودن این طلاق داشتند و اقلیت با توجه به نظریه‌ی حضرت امام (ره) به رجعی بودن طلاق قائل بودند مگر در فرضی که زوج تمام یا قسمتی از مهریه‌اش را به زوج ببخشد یا یائسه یا غیر مدخوله یا سه طلاقه باشد که در نهایت کمیسیون با تأیید نظر اکثریت، بائن بودن طلاق را اظهار داشت، اما در

نشست دیگری در قزوین در سال ۱۳۷۹ به رجعی بودن طلاق مذکور نظر داده شد و نظر اقلیت تأیید گردید (همان: ۲۶۵-۲۶۳).

در نشست قضات اصفهان در تیر ماه ۱۳۸۰ طلاق مصداق ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. در حکم بائن تلقی شد چون رجعی دانستن این نوع طلاق برای مرد حق رجوع ایجاد می‌کند و سلب آن هم فاقد مجوز شرعی و قانونی است، لذا باید احکام بائن را بر آن بار نمود و این نوع طلاق را در حکم بائن دانست (همان: ۲۶۲).

در نشست قضات گرگان در اسفند ماه ۱۳۸۰ نیز طلاق موضوع ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. بائن معرفی شد (همان: ۲۶۶)، اما با وجود همه‌ی این نظرات هنوز رویه‌ی واحدی در دادگاه‌ها به چشم نمی‌خورد. برخی از قضات از اعلام نوع حکم ابا می‌کنند و بعضی با تمسک به اصل رجعی بودن طلاق و موارد منصوص طلاق بائن نوع طلاق را رجعی اعلام می‌کنند. چنانچه دادگاه لرستان در پرونده کلاسه‌ی ۱۰۰۹/۷۶، دادنامه‌ی شماره‌ی ۶۹/۷۷ مورخ ۷۷/۲/۱۴ به خواسته‌ی طلاق به علت اعتیاد شوهر رأی به طلاق داده و نوع آن را رجعی معرفی کرده است (موگویی ۱۳۷۹: ۱۱۹-۱۱۷).

بدین ترتیب باید گفت متأسفانه در این زمینه خلأ جدی احساس می‌شود، اما به راستی راه‌کار اصلی چیست؟ اخیراً یکی از قضات شعبه‌ی ۲۶۲ دادگاه خانواده پس از احراز عسروخرج زوجه به علت فشار و تنگدستی وی ضمن حکم خود نوع آن را بائن قضایی معرفی کرده است تا هم ایراد منصوص بودن موارد طلاق بائن وارد نباشد و هم طلاق رجعی نباشد تا امکان اعاده‌ی عسروخرج برای زن مهیا شود.

بدین ترتیب باید گفت در عین حال که طلاق قضایی نه خلعی است و نه مبارات مطابق قاعده‌ی اولیه الطلاق بید من اخذ بالساق و حق طلاق مرد، می‌پذیریم که اصل اولی در طلاق رجعی بودن آن است و طلاق بائن به دلیل منصوص بودن موارد آن

نقش رویه‌ی قضایی در اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی

با طلاق قضایی منطبق نیست، اما در این نوع طلاق به دلیل لغویت رجوع باید قائل به بائن بودن آن شد نه از نوع خلع و مبارات بلکه بهترین شیوه، تئوری پردازی در این باره و قلمداد نمودن این نوع طلاق به عنوان بائن قضایی یا در حکم بائن است. همچنین لازم به ذکر است که در مورد طلاق ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. به هیچ عنوان موجبی برای بذل تمام یا قسمتی از مهریه وجود ندارد (معاونت آموزش قوه‌ی قضائیه ۱۳۸۸: کد ۸۵۸).

۲-۳) نقش رویه‌ی قضایی در تعیین مصادیق و احراز عسروخرج

اختلاف سلیقه‌ها در تشخیص مصادیق عسروخرج و متروک ماندن ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. موجب شد تا در نهایت تبصره‌ای به ماده‌ی ۱۱۳۰ الحاق شود. قانون‌گذار ایران با تصویب قانون الحاق یک تبصره درصدد بیان آن مصادیقی بوده که حکم ماده‌ی مذکور آنها را دربرمی‌گیرد، اما بخش اخیر الحاقیه سبب شده ارزش قانون به یک قانون تمثیلی و صرفاً راهنما و تکمیلی فرو کاسته شود و دیگر قانونی حصری و امری که آرمان بنیادین هر قانون‌گذار مدرن و توسعه‌یافته‌ای است نباشد. البته این مزیت را هم داشته که راه را بر امور مستحدث و جاری در روابط پیچیده‌ی زن و مرد نبندد. به علاوه بسیاری از این مصادیق عام و غیر مفید است مثل ضرب و شتم، اما به هر حال بدون شک تعیین مصادیق به طور خاص امکان‌پذیر نیست زیرا این قاعده، قاعده‌ای عام است که می‌تواند با توجه به شرایط، مصادیق متعدد و متفاوتی پیدا کند. بدین ترتیب بهتر است به جای تنگ کردن دامنه‌ی تمسک به قاعده چند مصداق به عنوان نمونه ذکر شود. همان طور که موارد مذکور در تبصره نوعی اماره محسوب می‌شوند - که البته احتمال اثبات خلاف آنها هم هست - اما در هر صورت رهنمودی برای قاضی است که می‌تواند تا حدودی از پراکندگی آراء و تضییع حقوق زنان جلوگیری

فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان

کند. البته باید گفت مصادیق دیگری نیز می‌تواند وجود داشته باشد که در حال حاضر به ذهن قانون‌گذار خطور نکرده است ولی ممکن است قاضی در عمل با این مصادیق برخورد کند و در حکم دادن دچار مشکل شود. بدین ترتیب باید گفت که تعیین مصادیق عسر و حرج در شرایط کنونی با توجه به اوضاع و احوال و وضعیت زنان در محاکمه یک نیاز حیاتی است، اما به راستی تعیین این مصادیق با کیست؟ بدون شک قاضی که خود یکی از افراد عرف است می‌بایست با توجه به ادله‌ی پیوست پرونده حکم صادر کند اما این قاضی تا چه حد می‌تواند در تشخیص عرف موفق باشد و عرف را از دید چه کسی معنی می‌بخشد؟ به علاوه در این صورت همه چیز به شخصیت قاضی وابسته است و اگر قاضی از شخصیت از روحیه‌ی تعهد و تخصص برخوردار نباشد ممکن است با اعمال سلیقه‌های شخصی امر دشواری را عسر و حرج تشخیص نداده ولی امر ساده‌ای را سبب ایجاد عسر و حرج تلقی کند که این امر سبب می‌شود اصل عدالت در مورد همه به طور یکسان اجرا نشود (اندیشه‌های حقوقی ۱۳۸۵: ۱۸۷).

بدین ترتیب باید گفت اهمیت رویه‌ی قضایی در اینجا آشکار می‌شود که مهم‌ترین وسیله در تعیین مصادیق عسر و حرج است، اما در حال حاضر جمع‌بندی و به دست آوردن نکات عام‌الشمول و در حد اعتنا به عنوان رویه‌ی قضایی کاری بس دشوار است، زیرا متأسفانه تا کنون در این منبع ویژه‌ی حقوق به طور جدی تأمل نشده است. این مقاله بر آن است تا اشکالات موجود در این باره را تا حدودی بازگو کند. برای مثال، در پرونده‌ای در تاریخ ۶۰/۳/۸ زوج مدعی بوده است که زوج دو زن دیگر دارد و یک زن را فروخته و او را هم می‌خواهد بفروشد و حتی مردی را برای زن فروشی به منزل آورده است. او عنوان داشته که زندگی با او برایش غیر ممکن است. همچنین

نقش رویه‌ی قضایی در اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی

گفته که شوهرش اخلاق بسیار بدی دارد. متأسفانه در نهایت دادگاه در ۷۲/۹/۱۱ به دلیل فقدان دلیل حکم به ردّ دعوی طلاق می‌دهد (بازگیر ۱۳۸۶: ۴۲۶ و ۴۲۷) و زن را در خوف خطر حیثیتی رها می‌سازد. در واقع باید گفت اثبات عسرو حرج زوجه امری بسیار شاق است. از این جهت که شهودی ناظر ایجاد این حرج در زوجه نیست و زوجه چطور می‌تواند برای خصوصی‌ترین روابطش با همسرش شهود بیاورد، آن وقت چگونه می‌توان چنین پرونده‌هایی را وا گذاشته و زنان را در مشقت رها کرده و پس از گذشت سال‌ها حکم به ردّ دعوی داد در حالی که به راستی می‌توان مشقت زندگی این زن را حس کرد؟ حتی این تشنت تا آنجاست که پرونده‌هایی مشابه با آراء متضاد روبه‌رو می‌شوند. آیا دادگاه مکلف نیست در خصوص علل ارائه شده توسط زوجه و توضیحات وی تحقیق کند و حتماً باید ضرب و جرح شدید زوجه یا ترک انفاق طولانی مدت وجود داشته باشد تا عسرو حرج احراز شود؟^۱ آیا سوابق مکرر اعتیاد زوج به مواد مخدر یا ارتکاب سرقت و بی‌مسئولیتی در زندگی و ترک انفاق کافی برای صدور حکم طلاق و احراز مشقت زن نیست؟^۲

در پرونده‌ای با همین موضوع زوجه بیان کرده که چند سال پیش به وی افتراپی زده شده بوده و زوج وی اصرار مکرر به مجازات وی و محکومیت و زندان و شلاق داشته. با اینکه او تبرئه شده ولی ۶ سال است بین آنها جدایی است و زوجه نفرت شدید دارد. دادگاه معتقد بوده که این عسرو حرج نیست و عسرو حرج باید طوری

۱- در رأی شماره‌ی ۴۱-۸۰/۱۰/۳۰-۸۰ صادره از شعبه ۱۷۰۵ دادگاه عمومی تهران حکم محکومیت زوج به نفقه‌ی معوقه‌ی زوجه و همچنین پرداخت دیه به وی به علت ضرب و جرح را به علت جزئی بودن صدمات موجد عسرو حرج ندانسته و رأی مورخ ۷۵/۲/۱۶ صادره از شعبه ۱۵۸ صرف تقدیم گواهی پزشکی قانونی را از علل بروز عسرو حرج دانسته است (بازگیر ۱۳۸۲: ۱۰۴-۹۴).

۲- دادگاه بدوی در پرونده‌ای به استناد سوابق اعتیاد زوج به مواد مخدر و ارتکاب سرقت و ترک انفاق و عدم احساس مسئولیت در زندگی به استناد سوابق محکومیت و گزارش مفصل دایره‌ی مددکاری حکم طلاق زوجه را صادر کرد که با اعتراض زوج دادگاه تجدید نظر آن را مدلل ندانسته و نقض می‌کند (طباطبایی ۱۳۸۱: ۵۲۱).

فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان

باشد که مخلصی جز طلاق نباشد (همان: ۴۲۸ و ۴۲۹) و دعوا را مردود اعلام کرده. البته با اعتراض خواهان شعبه‌ی ۳۳ دیوان اعتراض را وارد دانسته و با توجه به صدمه‌ی روحی زوجه آن را با ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. منطبق دانسته است، اما همان طور که مشاهده شد قاضی دادگاه بدوی دعوی خواهان را مردود دانسته است. همچنین در پرونده‌ی دیگری دادگاه با این استدلال که یک دفعه کتک‌کاری دلیل عسرو حرج نیست دعوی را رد و چنین استدلال کرده است که برای احراز سوء رفتار ادامه‌ی کتک‌کاری لازم است (همان: ۳۳۱). آیا به راستی صرفاً شکستگی‌ها و کبودی‌های متعدد در بدن زوجه حکایت از عسرو حرج دارد و آیا چنان‌که در برخی آراء دیده می‌شود تنها زنی که تحت شکنجه‌ی شوهر خویش، حق و حقوق خود را بخشیده مبتلا به عسرو حرج است (همان: ۴۳۹). آیا ناتوانی در بارور کردن زوجه و بقای بکارت دختر پس از ۴ سال نمی‌تواند مؤید وجود عسرو حرج باشد^۱ و حتماً می‌بایست پس از گذشت سال‌های جوانی زوجه و اتلاف عمر وی عسرو حرج را محرز دانست (اندیشه‌های حقوقی ۱۳۸۶: ۱۹۲).

به راستی در این راه پرفراز و نشیب مشکلاتی اساسی فرا روی زنان است که علی‌رغم آواره ساختن زنان بی‌پناه در دادگاه برای سالیان دراز و غفلت از گذر عمر و جوانی زنان و چه بسا فرصت ازدواج مجدد آنها، گاه با سطحی‌انگاری و احتیاط ناروا حکم به ردّ دعوی داده می‌شود و وضعیت مشقت‌بار زنان بی‌گناه مغفول می‌ماند. استاد مطهری چه زیبا می‌فرماید: «خانواده از نظر اسلام یک واحد زنده است و اسلام کوشش می‌کند این موجود به حیات خویش ادامه دهد، اما وقتی این موجود

۱- در پرونده‌ای با این موضوع درخواست طلاق زن مردود اعلام شده (همان: ۴۱۹).

۲- در پرونده‌ای پس از ۱۵ سال ناتوانی زوج در بارور کردن زوجه با این استدلال که داشتن اولاد حق طبیعی هرکس است حکم به طلاق داده شده است.

نقش رویه‌ی قضایی در اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی

زنده مُرد اسلام با نظر تأسف به آن می‌نگرد و اجازه‌ی دفن آن را صادر می‌کند ولی حاضر نیست پیکره‌ی او را با مومیایی قانون مومیایی کند» (مطهری ۱۳۵۳: ۳۰۸).

پیشنهادات

- گام اول برای حل این مشکلات ایجاد رویه‌ای واحد و ثابت در دادگاه‌هاست. این امر فقط با آموزش و اطلاع‌رسانی قضات و آشنایی آنها با مفهوم واقعی عسرو حرج و منع آنان از رعایت احتیاط بی مورد که تباهی آینده و سرنوشت زنان را به دنبال دارد، میسر خواهد شد.

- دیگر اینکه به نظر می‌رسد استفاده‌ی الزامی از قضات زن برای درک واقعی مشقت جنس زنان ضروری به نظر می‌رسد چون بدون شک زنان در درک احساس واقعی هم‌جنسان خود خیلی مستعدترند (اسدی ۱۳۸۳: ۲۴).

- گام بعدی چاپ، انتشار و اطلاع‌رسانی رویه‌ی صحیح موجود و نکات عام الشمول است تا برخی از قضات با کوتاه‌نظری دست به صدور برخی آراء شاذ نزنند و به مرور آنچه صحیح است شیوع یابد و آنچه بعید است مضمحل گردد.

- دیگر اینکه می‌بایست از مشقت اثبات عسرو حرج برای زنان در دادگاه کاسته شود و درخواست زنان بی‌دلیل رد نشود. به راستی چرا وقتی زنی در زندگی زناشویی خود بارها به دلیل مشقت دست به خودکشی می‌زند باز هم قضات آن را عسرو حرج نمی‌دانند، گرچه کراهت زوجه به تنهایی سبب تحقق عنوان عسرو حرج نیست، اما اگر نفرت به حدی باشد که ادامه‌ی زوجیت را برای زوجه غیرممکن سازد می‌تواند سبب صدور حکم طلاق گردد (منتصر اسدی ۱۳۸۴: ۱۴۳).^۱ پس نباید بی‌دلیل اثبات امر

۱- ر.ک نظریه‌ی شماره‌ی ۷/۹۸۹ - ۷۵/۲/۲۵ و نظریه‌ی شماره‌ی ۷/۹۷۶ - ۷۹/۲/۸ - اداره‌ی حقوقی

را دشوار ساخت و همین که زوجه بتواند کراهت و نفرت خود را به اثبات برساند به نوعی که دیگر قادر به تحمل زندگی نیست کافی است.

- احکام جدایی موقت است. چنانچه در کشور سوئیس حکم جدایی ۶ ماهه، در آلمان ۱ ساله و در امریکا ۳ ساله صادر می‌شود تا اگر در این مدت زوجین توانستند وفاق حاصل کنند زندگی آنها ادامه یابد و حکم جدایی موقت بی‌اثر شود و الا در صورت تمایل به قطع همیشگی رابطه، دادگاه مکلف به صدور حکم طلاق دائم می‌شود.

- شناسایی مواضع وفاق و اختلافی رویه‌ی قضایی در ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی.

- پرهیز از احتیاط‌های ناروا و سخت‌گیری‌های بی‌مورد در صدور حکم طلاق.

نتیجه‌گیری

در مقاله‌ی حاضر تلاش شده است به عنوان اولین گام نقش اساسی، تعیین‌کننده و حساس رویه‌ی قضایی در تبیین مفهوم، قلمرو و شرایط اجرای ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. و همچنین تعیین مصادیق عسرو حرج نشان داده شود و سپس ضمن ترسیم مواضع وفاق و اختلافی رویه‌ی قضایی در مورد ماده‌ی ۱۱۳۰، ضرورت ایجاد رویه‌ای واحد و ثابت در مواضع اختلافی که ضمن مقاله به آن اشاره می‌شود آشکار شود.

اولاً- در مواضع وفاق که مشکلی به چشم نمی‌خورد همچون ضرورت وجود سبب در هنگام درخواست طلاق؛ علی‌رغم صریح نبودن ماده در این مورد بی‌شک می‌بایست حرج در حین درخواست طلاق موجود بوده و احتمال سرایت آن به آینده باشد. اینکه علی‌رغم جواز درخواست حکم طلاق از دادگاه‌های خارجی با رعایت مقررات احوال شخصیه کشور متبوع زوجه، در مورد ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م، احکام صادره

نقش رویه‌ی قضایی در اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی

از دادگاه‌های خارجی با وجود صراحت ماده و اکتفا به واژه‌ی حاکم شرع بنا بر رویه‌ای واحد و ثابت باطل و بی‌اثرند.

لازم به ذکر است که در برخی موارد علی‌رغم وجود نظریات متعدد اداری حقوقی و آراء متعدد مشابه، به جهت بی‌اطلاعی بعضی از قضات آراء شاذ صادر می‌شود. همچون مدخوله بودن یا نبودن زوجه که علی‌رغم نظریات متعدد اداری حقوقی و آراء بسیاری از قضات مبنی بر اینکه نیازی به مدخوله بودن زوجه برای تمسک به قاعده‌ی عسرو حرج نیست، اما همچنان برخی تمسک به عسرو حرج را مقید به دخول می‌دانند. با این وجود اگرچه نمی‌توان گفت این آراء به رویه‌ی موجود صدمه می‌زند، اما ممکن است در صورت کثرت، رویه‌ی موجود را آسیب‌پذیر کند. از این رو انتشار و گسترش رویه‌ی صحیح موجود و به دست آوردن نکات عام الشمول جهت شیوع آراء صحیح و اضمحلال رویه‌ی نادرست و آراء شاذ برخی قضات تنگ نظر مفید به نظر می‌رسد.

ثانیاً- مواردی همچون دائم یا موقت بودن عقد، از مواضع اختلافی است که نیازمند ایجاد رویه است، همچنین بائن یا رجعی بودن طلاق حاکم از دیگر مواضع اختلافی است که نیازمند ایجاد رویه‌ای واحد و ثابت است.

در مواردی همچون دائم یا موقت بودن عقد، اشتباه قانون‌گذار در استفاده از لفظ طلاق، از شهادت قضات کاسته و مانع از این است که پرونده‌ای که زوجه‌ی منقطعه در آن با استناد ماده‌ی ۱۱۳۰ ق.م. تقاضای اجبار شوهر به بذل مدت را دارد، به رأی منتهی شود و متأسفانه علی‌رغم اینکه در عرصه‌ی نظری جواز تمسک به ماده‌ی ۱۱۳۰ در نکاح منقطع از قوت بیشتری برخوردار است به نظر می‌رسد در آراء دادگاه‌ها این امر از مواضع اختلافی است که نیازمند ایجاد رویه می‌باشد. همچنین بائن یا رجعی

بودن طلاق حاکم در این مورد از دیگر مواضع اختلافی است که نیازمند ایجاد رویه‌ای واحد و ثابت می‌باشد.

ثالثاً- در مواردی که هنوز رویه‌ای ثابت نشده با آموزش مفهوم واقعی عسرو حرج و مهارت تشخیص مصادیق آن به قضات و دیگر آموزش‌های لازم به منظور کسب مهارت‌های لازم قضاوت در این مورد و استفاده‌ی الزامی از قضات زن در پرونده‌های مذکور به جهت زمینه‌ی مستعد زنان در مقایسه با مردان در درک مشقت‌های هم‌جنسان خود امکان ایجاد رویه‌ی قضایی سهل و ممکن شود. همچنین ایجاد شهامت تئوری‌سازی در قضات، پرهیز از احتیاط ناروا، ارزیابی صحت و سقم تئوری‌های موجود و وارد ساختن اندیشه‌های صحیح به رویه‌ی قضایی و گسترش آن به جهت ایجاد رویه‌ای صحیح بدون شک سازنده و در جهت رفع ابهامات اجرایی ماده‌ی ۱۱۳۰ ثمربخش است. بدین ترتیب پیشنهاد می‌شود:

۱- در مواضع وفاق باید تثبیت و ترویج رویه صورت گیرد و مانع آسیب رساندن آراء شاذ به وحدت رویه‌ی موجود شد.

۲- در مواضع اختلافی باید وحدت رویه به وجود آید و بدین منظور باید از رویه‌ی عرفی در تبیین معنا و مفهوم و مصادیق عسرو حرج استفاده کرد.

۳- در مواضعی که رویه‌ای وجود ندارد باید با آموزش‌های لازم قضات را برای شناخت و به کارگیری رویه‌ای واحد آماده ساخت.

منابع

- ◀ قرآن کریم
- ◀ قانون مدنی

نقش رویه‌ی قضایی در اجرای مفاد ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی

- ◀ ابن منظور، محمد بن مکرم ۱۴۰۵. لسان العرب، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
- ◀ ابن اثیر، مبارک بن محمد ۱۳۶۴. النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، قم، اسماعیلیه.
- ◀ اسدی، لیلا سادات. «جایگاه عسرو حرج در قانون و رویه‌ی قضایی»، ندای صادق، سال ۹، ش ۳۴ و ۳۵ (تابستان و پاییز ۱۳۸۳).
- ◀ امامی، سید حسن ۱۳۶۹. حقوق مدنی، تهران، اسلامیه.
- ◀ اندیشه‌های حقوقی، ۱۳۸۶. تهران، مجد.
- ◀ بازگیر، یدالله ۱۳۸۶. قانون مدنی در آینه آراء دیوان عالی کشور، تهران، فردوسی.
- ◀ بحرالعلوم، عز الدین ۱۳۹۳. بحوث الفقهیه، تهران، مکتبه الصادق.
- ◀ تبریزی، میرزا جواد ۱۳۸۲. منهاج الصالحین، قم، دارالصدیقه الشهبده.
- ◀ جعفری لنگرودی، محمد جعفر ۱۳۸۶. دایره المعارف علوم اسلامی، تهران، گنج دانش.
- ◀ جوهری، اسماعیل بن حماد ۱۴۲۰. الصحاح، دارالکتب الاسلامیه.
- ◀ حسینی، سید محمد رضا ۱۳۷۹. قانون مدنی در رویه‌ی قضایی، تهران، مجد.
- ◀ شهنایی، خلیل ۱۳۸۵. گستره حمایت قانون از نهاد خانواده، تهران، الزهراء.
- ◀ صفایی، سید حسین و اسدالله امامی ۱۳۸۵. حقوق خانواده، تهران، دانشگاه تهران.
- ◀ طباطبایی، سید عبد الرضا ۱۳۷۸. گزیده‌ای از موارد تجدید نظر فوق العاده در امور مدنی، تهران، روزنامه رسمی.
- ◀ عرب، حسین ۱۳۸۵. مجموعه نشست‌های قضایی قضات، تهران، خط سوم، ج ۱.
- ◀ کاتوزیان، ناصر ۱۳۶۸. حقوق مدنی (خانواده)، تهران، به نشر، ج ۲.
- ◀ _____ ۱۳۸۴. دوره مقدماتی حقوق خانواده، تهران، میزان.
- ◀ کریمی، حسین ۱۳۶۵. موازین قضایی از دیدگاه امام خمینی، قم، شکور.
- ◀ محقق داماد، سید مصطفی ۱۳۷۴. قواعد فقه، تهران، سمت.
- ◀ مطهری، مرتضی ۱۳۵۳، نظام حقوق زن در اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان

- ◀ معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه ۱۳۸۲. مجموعه نشست‌های قضایی، تهران.
- ◀ _____ ۱۳۸۸. مجموعه پرسش و پاسخ‌های حقوقی (خانواده)، تهران.
- ◀ _____ ۱۳۸۸. رویه قضایی ایران در دادگاه‌های خانواده (مجموعه ۵ جلدی)، تهران.
- ◀ _____ ۱۳۸۴. مجموعه بخشنامه‌ها، قم.
- ◀ منتصر اسدی، فاطمه ۱۳۸۴. مجموعه قوانین و مقررات خانواده، تهران، اداره چاپ و انتشار.
- ◀ موسوی خمینی، سید روح‌الله ۱۳۸۱. تحریر الوسیله، قم، اسلامی.
- ◀ _____ ۱۴۲۴. تحریر الوسیله، قم، دارالعلم.
- ◀ موگویی، حاج علی ۱۳۷۹. قاعده عسرو حرج و حق زنان در طلاق، تهران، اطلاعات.
- ◀ نجفی، محمد حسن ۱۳۸۶. جواهر الکلام فی شرح شرایع اسلام، تهران، اسلامیه.